

نجمه موسوی کاهانی اسفرده عقد روبروی عروس و داماد پهن شده است و دختران جوان بالای سرشان قند می‌سازند. عاقد بعد از اینکه چهارده سکه را به عنوان مهر به اعلام می‌کند، می‌پرسد: «وکیلیم؟»، و صدایی می‌گوید: «عروس رفته است گل بچیند». عاقد برای بار دوم می‌گوید و بار سوم، صدای عروس در میان کل کشیدن‌های جمعیتی که سالن ورزشی شهید صیاد شیرازی را پر کرده‌اند، به سختی شنیده می‌شود. چهره اش هم زیر شال بلند سفید رنگش پنهان شده است. ساق‌دوش‌های این جشن، دختران کودک و نوجوانی هستند که از سراسر منطقه مابه مراسم ازدواج آسانی دعوت شده‌اند که در روز دختر برگزار شده است. داماد که سکوت کرده و منتظر است، با شنیدن «بله، عروس خانم لبخندی بر لبش می‌نشیند. عاقد بلند می‌گوید: ازدواج را آسان بگیرد. آن قدرها هم که فکر می‌کنید سخت نیست. بگذارید جوان‌هایی مانند سعید و عسل بروند سر زندگی‌شان. این جشن ازدواج با مشارکت معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه و بسیج در روز دختر برگزار شد و اهالی محله اقبال میهمان این برنامه بودند.

● در هیچ موردی سخت‌گیری نکردیم

آقای داماد بیست و نه ساله اهل یکی از روستاهای چناران است و هر روز با امید به خدا کوله بارش را برمی‌دارد و می‌رود سرگذر تا ببیند روزی اش چقدر است. وقتی به مادرش گفته است برایش دختری نجیب و سازگار پیدا کند، عسل را از طبقه برای او نشان کرده‌اند. دختری نوزده ساله که پدرش مانند سعید کارگر است و قناعت را از مادرش یاد گرفته است. سعید که می‌داند شریک زندگی اش شرایط او را درک می‌کند، می‌گوید: از همان اول که برای خواستگاری رفتیم، گفتیم که مسائل مالی دو خانواده را در نظر بگیریم و در هیچ موردی سخت‌گیری نکنیم. گفتیم که خانه ندارم و دار و ندار خانواده ام یک سمند قدیمی مدل ۸۳ است که گاهی از پدرم قرض می‌گیرم.

سعید با اینکه تحصیلات عالی ندارد و بعد از دیپلم درسش را ادامه داده است، درک بالایی دارد و می‌داند که نباید از پدر عسل هم توقع چیزی به‌زیادی داشته باشد. او می‌گوید: قرار است زندگی مان را با هم بسازیم. با پس اندازی که داریم یک خانه کوچک رهن کرده و اسباب و وسایل اولیه مورد نیاز را تهیه می‌کنیم.

وقتی شال عسل را از صورتش کنار می‌زنم تا با او صحبت کنم، می‌بینم صورتش از اشک خیس است. نفسی عمیق می‌کشد و می‌گوید: برای من اصلاح شرایط مالی مهم نیست؛ چون خودم هم در رفاه بزرگ نشده‌ام. امامی دانم شیرینی زندگی به این است که زن و شوهر همدیگر را درک کنند و زندگی را آسان بگیرند. از اینکه خداوند همسری نصیب کرده است که من و خانواده ام را درک می‌کند. شاکر و خوشحالم.

● هدیه کربلا به عروس و داماد زائر اولی

جشن دخترانه داماد و مولودی و سرود و شادمانی سالن را پر کرده است. حاضران به عروس و داماد هدیه می‌دهند تا پول رهن خانه این عروس و داماد را فراهم کنند. در میان همه هدایای یکی از همه شیرین تر است و اشک در چشمان دامادی نشاندهنده مادر شهیدی که نه اسم خودش و نه شهیدش را اعلام می‌کند. یک ماه عسل و دو نفره به کربلا به این زائر اولی‌های دوست داشتنی هدیه می‌دهد.

بانوی محله شاهد بدون سرمایه برای خودش اشتغال زایی کرده است

سود کم اما با برکت



اهالی محله اقبال در روز دختر به یک عروسی ویژه دعوت شدند

شریک یک زندگی ساده



عیدگاه

راه و تجربه

آرزیتا عطارا

سه‌سالگی می‌شود که زهرا صحرائی، شهروند محله میثاق، هنری را یاد گرفته است و از این راه هم رزق فرزندان را کسب می‌کند و هم دوشادوش همسر جانبازش، کمک خرج خانواده است. او به خاطر روزی‌ای که خدا از طریق هنر دست او در تولید ادویه‌های ترکیبی نصیب خانواده اش می‌کند، شاکر است. در محله، هر کس زهرا خانم را در بازارچه‌های ببیند، از روی محصولاتش، او را خوب می‌شناسد.

● کمر همت بستم که کمک خرج خانواده باشم

سه سال پیش با افزایش هزینه‌های زندگی، با همسرش مشورت کرده کسبی برای خودش دست و پا کند؛ وقتی با همسرم ماجرا مطرح کردم، گفت اشکالی ندارد در بازارهایی که مشتری‌هایش خانم‌ها هستند، کار کنی. خودم هم کمکت می‌کنم. پیش از اینکه با ادویه‌های ترکیبی مخصوص غذاها آشنا شود و کار مستقلی را آغاز کند، دوسالی را در چند فروشگاه داروهای گیاهی مشغول فعالیت بود و متوجه شده بود محصولاتش که به مشتری عرضه می‌شود اغلب غیر بهداشتی و کهنه است و روش تهیه سالمی ندارد. همین شد که تصمیم گرفت از همان شروع کارش، سلامت مردم را اولین اصل در کسبش قرار دهد.

می‌گوید: چون پسرهای خواهرم در کار کلی فروشی خشکبار و گیاهان هستند، تصمیم گرفتم در این زمینه مشغول کار شوم. این شد که در کلاس‌های خانم‌های جوی شرکت کردم و ایشان یادم دادند که برای هر مدل غذا، ادویه ترکیبی مخصوص همان غذا درست کنیم؛ مثلاً ماهی، مرغ، ماکارونی، استانبولی و... همه ادویه مخصوص به خود را دارند.

● همسرم کمک دستم است

یک سال است به جز فروش بین همسایه‌ها و مسجدی‌ها، وارد بازارچه فروش شده است. می‌گوید: همسرم وقتی عشق من را به این کار دید و متوجه شد هر وقت خالی در شبانه روز را به آسیاب کردن ادویه‌جات و پاک کردن و خشک کردن سبزیجات می‌گذرانم، خودش هم با من همراهی کرد و حالا کمک دستم است.

زهرا خانم معتقد است اگر چه این کار سود زیادی ندارد، برای زحمتی که دارد برکت عجیبی با خودش دارد؛ تاکنون خیلی از آرزوهای خودم و بچه‌هایم را برآورده کرده‌ام و در همین مدت، فرش و لباس شویی و یخچال و وسایل منزل را با همین کار تغییر داده‌ام. دلم می‌خواهد آرزوهای فرزندانم خاطر شود.

● افتتاح فروشگاه محصولات ارگانیک

او هنوز دستگاه خشک‌کن ندارد و فعلاً به روش‌های سنتی، محصولاتش را خشک و آسیاب و الک می‌کند. می‌گوید: شاید اصلاً زحمتش به چشم نیاید، ولی خیلی دلم می‌خواهد یک بار فیلم بگیرم که ببینید این کار را بهداشتی و سالم انجام دادن، اصلاً آسان نیست و خیلی دقیق و با رعایت اصول بهداشتی باید انجام شود.

هدفش این است آن قدر پیشرفت کند که بتواند فروشگاه‌های از محصولات ارگانیک داشته باشد و فرزندان هم در کنارش مشغول کار شوند؛ «همیشه هر وقت از خانه بیرون می‌آیم، دعا می‌کنم که خدا یا به من آن قدر روزی بدهد که بتوانم کارم را گسترش دهم.»